

چهره‌های درخشان دنیای وکالت

بخش سوم

سر ادوارد کلارک

(Sir Edward Clarke, K.C.)

هیچکس نمیتواند منکر حق و شایستگی « ادوارد کلارک » در جایگیری در شمار بزرگترین وکلای دادگستری انگلستان گردد. در عصر خود و در میان نسلی که خود بدان تعلق داشت از پاره‌ای جهات در بین وکلای آن روزی او از همه شایسته‌تر و برجسته‌تر بود.

موهبت بزرگی که از آن به حد کمال برخوردار بود به بهترین وجه در جمله زیرین « تریسترام شاندى » (۱) توصیف و تعریف شده است. « قدرت اقناع از لبانش آویخته بود ». در سالها و دورانی که وکالت دادگستری ارج و حرمت فراوان داشت ، هیچکس را از لحاظ قدرت و توانائی شگفت‌انگیز اقناع یارای برابری با او نبود. برخی از همقطاران دانشمند وی در بعضی زمینه‌ها بر او برتری داشتند. او مثلاً فاقد انگیزه اساسی هیجان سیل آسای « چارلز روسل » (۲) بود و همچنین قدرت مبارزه و رقابت با توانائی قاطع و پیگیر و نافذ او در انجام پرس آزمائیهای را نداشت. حس نظاهر طلبی و مهارت نرمش دیگران شاید بیشتر از آن او بود. با تمام این احوال موهبت عظمی نصیب او شده بود و او گوهر درخشان اقناع را در کف با کفایت خود داشت. این موهبت نعمتی است چنان ذیقیمت و گرانمایه که استعدادها و کاردانیهای دیگر وکیل جملگی غلامند آنها. کلارک از برکت برخوردارى از چنین موهبت بود که موفق بتحصیل و تأمین چنان شهرت جاویدان و موفقیت درخشان گردید.

هنگامیکه در باره مردانی چون مارشال هال و پاتریک هاستینگز خاطرات

و مطالبی سینگاشتم از کسانی یاد میکردم که آنانرا خوب میشناختم ، من آنانرا در دادگاهها در دقایق حساس و پر هیجان دیده بودم و یادبودهای آنان باتوانائی و روشنائی کامل هنوز هم در ضمیرم پا برجا مانده است ولی من موفق بدیدار ادوارد کلارک در سیدان عمل نگردیدم . قبل از اینکه من وارد جرگه و کلاء شوم او خود از گود وکالت خارج شده بود . وکلائی که مدافعات حیرت انگیز او را در دادرسیها بچشم دیده بودند به محض اینکه در بار و رستورانهای دادگاهها و یا کانون و کلاء بدور هم جمع میشدند و سخن از وکلاء مبرز و مشهور گذشته بمیان میکشیدند ادوارد کلارک پیشاپیش همه آنها وارد صحنه خاطرات گذشته آنها میشد . همه از او با تحسین آمیخته بتعجب یاد میکردند . « آه ، شما میبایستی مدافعات او را در حین محاکمه « آدلایدبارتلت » (۱) میدید و میشنیدید » . و این جمله را با چنان لحن آمیخته بهسرت و حرمان ادا میکردند که گوئی فرصت مشاهده بزرگترین آزمایش دنیا از دست بدر رفته باشد ، من او را در سال ۱۹۳۰ در تالار جامعه و کلاء اینتر تمپل (۲) در زمانی که بارنود سال زندگی را بر دوش داشت دیدم و با احساسی آکنده از تحسین و تکریم بیاد پنجاه سالی که او با چنان موفقیت خیره کننده در کانون و کلاء و در صحن دادگاهها آن چنان استادانه هنرنمایی کرده بود افتادم اگر من نمیتوانم خاطرات و مطالب دست اول راجع به کلارک بنویسم در عوض خوشوقتم که منابع دست اول در اختیار دارم که میتوانم از آنها برای حصول مقصود استفاده نمایم . مرحوم لرد « موهام » (۳) که بعدها به مقام مستشاری و ریاست دیوانعالی کشور رسید خاطرات خود را در باره اولین برخوردی که در دادگاه با ادوارد کلارک داشته است برشته تحریر در آورده است . او در آن روزها در دادگاههای صلح و خانه انصاف کارآموزی میکرد و روزی « بقصد و نیت یافتن عوامل بیجانی و انسانی بیشتر در دادگاههای سلطنتی » یکی از دادگاهی بقصد سیر و تماشا میرود . او در دادگاه ادوارد کلارک را در حین دفاع از موکل خود میبیند و فریفته او میشود . او این دقایق فراموش نشدنی را چنین توصیف کرده است :

Adelaid Bartlett - ۱

(یکی از کانونهای چهارگانه وکلاء لندن) Inner Temple - ۲

Lord Maugham - ۳

« من دیگر قدرت نداشتم که خود را عقب بکشم. تا آن روز گفتاری چنین شیوا نشنیده بودم. از آن روز تا کنون من خطابه های بسیاری از بهترین و مبرزترین و کلاء دادگستری انگلستان را شنیده ام ولی هیچیک از آنها قدرت سحر و افسون نطقهای ادوارد کلارک را نداشت. تمام هنرها و استعداد هائیکه از عوامل متشکله فصاحت کلام و بلاغت گفتار و کیل خوش صحبت بشمار میروند بطور وفور در وجود ادوارد کلارک جمع شده بود و بقول معروف آنچه خوبان همه داشتند او تنها داشت . . . »

مقایسه دو وکیلی که هر یک بزمانهای مختلف تعلق دارند با یکدیگر کار احمقانه و به نسبتی عمل ناپسندیده ایست زیرا وکیل بزرگ ساخته و پرداخته زمان و مکانی است که میزیسته و در آنجا فعالیت میکرده است. نخستین و مهمترین پیروزی هر وکیلی غلبه بر معاصرین خود میباشد. ادوارد کلارک از زمره کسانیست که پیروزی بر همکاران معاصرش چنان شگفت زا و درخشان بوده است که شمه ای از حقیقت آن یادداشتهای آکنده از احساسات تجسین آمیز لرد «موهام» بچشم میخورد. نام و یاد بود ادوارد کلارک نه تنها بعنوان یک وکیل بزرگ که صاحب استعدادهای خیره کننده و قدرت اقناع بی همتا بوده است زنده و پا برجاست بلکه دوام و گسترش خاطره و آواز شهرت او را بحق میتوان ناشی از عظمت شخصیت او دانست که چهره او را بصورت یکی از زنده ترین نمایندگان خصوصیات قرن ویکتوریا (۱) در آورده است.

ادوارد کلارک در سال ۱۸۴۱ چشم بجهان گشوده بود و در وجود خود فضائل مختص دوران ویکتوریا را با معایب و محدودیتهایش در یکجا جمع کرده بود. محور ایمانش را توسل بخویشتن و استعانت از قوای خود جهت تحصیل و تأمین موفقیت مادی تشکیل میداد. اتکایش منحصرأ بخودش بود و اعتقادش نسبت بامکاناتی که فرا گرفتن دانش در پیش پایش میتوانست بگذارد جنبه ای خود شناخته و آگاهانه داشت. خصوصیات حرفه اش با مقتضیات خاص دوران ویکتوریا

۱ - اشاره به ملکه آلساندریا ویکتوریاست که مدت ۶۳ سال در انگلستان سلطنت کرد. ملکه ویکتوریا در دوران زمامداری دراز مدت خود منشاء خدمات بزرگی شد و امپراتوری انگلستان در این دوره چه از لحاظ قدرت نظامی، گسترش مستعمرات و رشد و توسعه ادبیات و هنر پیشرفتهای شایان توجهی نمود. (مترجم)

تناسب و پیوستگی کامل داشت و بدرستی خصائص شغلی و شخصی کلارک از جمله پدیده‌هاییست که برای انگلیسها همواره رنگ سحر و افسون داشته است زیرا شخصیت او بهترین و زبده ترین نمونه‌ایست که حقیقت و ماهیت تلاش یکفرد انسانی را حتی بقیمت مبارزه و پیکار بزرگ و حیاتی و صرفاً باتکاء کار و کوشش شخص جهت وصول به بلندبیهای موفقیت و شهرت بخوبی نشان میدهد و نمایان میسازد.

ادوارد کلارک را در سن سیزده سالگی در کارگاه زرگری میبینیم که برای کمک به پدرش مشغول بکار است. احتیاجی که خانواده اش بمحصول کار نیروی بازوی او داشت. سبب گردید که او را از سنین کودکی از رفتن بمدرسه باز دارند و بکارگاه زرگری تحویلش دهند و بزیر مهمیز کارش کشند. ولی تمامی این جریانات نامساعد عشق کلارک را بمطالعه و علاقه او را بتحصیل از میان نبرد او درصدد برآمد که با شرکت در کلاسهای شبانه بر میزان معلومات خود بیافزاید. او با جدیت و پشتکار خود از عهده انجام امتحانات انجمن هنرها بخوبی برآمده و سپس با شرکت در امتحانات متفرقه دانشگاه اکسفورد موفقیتهای بزرگی بدست آورد. از راه عضویت در کلاسهای مباحثه و مناظره محله خودشان استعداد سخنوری خود را پرورش داد او راه پیشرفت خود را شخصاً با بازوهای خود باز میکرد. نه پولی در بساط داشت و نه خویشان متنفذ در جوار که او را در راهی که پیش گرفته بودمدد کار و یاور باشند. نه رابطه‌ای با قانون و اهل قانون داشت و نه موقعیت و وضع اجتماعی آن چنان بود که باعث گردد که او را بازی گیرند. او فقط و فقط باتکاء پشتکار و تلاش بی مثالش بود که موفق بکسب علم حقوق شد و از آن پس توانست با دستهای خود کوره راهی بسوی دنیای پرشکوه و جلال قانون وکالت بگشاید.

ادوارد کلارک غیر از استعدادهاییکه از آنها بنحوی یاد شد فضیلت دیگری داشت که ارزش آن کمتر از سایر کاردانیهایش نبود. وجود او لبریز از انرژی و تحرک بود و از زیادی کار و سنگینی فعالیت بیمناک و گریزان نبود. قدرت حافظه اش شگفت انگیز و کم نظیر بود. از نعمت قوه بیان و افسونگری کلام بهره ای سرشار نصیبش گشته بود. توانائی درک موقعیت و شم قوی جهت یابی

بسوی مقصد و هدف از جمله فضائل بارز و برجسته او محسوب تواند شد. هیچکس و هیچ چیز قادر نبود او را از دنبال کردن مقصد و هدفی که در پیش داشت بازدارد. ولی در سطح مافوق این لیاقتها و هنرمندیها اشتیاق و میل شدید او را که از اعماق قلبش زبانه میکشید و او را وارد به غلبه و چیره گی بر شرایط و موانع محیط و مکان و زمان میکرد باید قرار داد زیرا رمز موفقیت درخشان او در میدانگاه حرفه اش در همین اشتیاق شدید باطنی او نهفته است که او را بلاانقطاع تشجیع و تشویق میکرد که از خود مردی برجسته و سرشناس که سرآمد دیگران باشد بسازد. من قصد ندارم که کیفیت این اشتیاق باطنی او را تشریح نمایم. برخی از همکاران او اشتیاق باطنی ویرا بشهوت جاه طلبی تعبیر کرده اند. ولی حقیقت اینست که این میل و اشتیاق باطنی در وجود ادوارد کلارک حکم بذرو دانه ای داشت که آهسته آهسته ریشه میدواند و جوانه میزند و ستر و استوار میگردد و پس از آن در دنیا دیگر هیچ چیز را یارای جلوگیری از رشد و نمود دائمی او نمیشد.

با تمام این تفصیل هدف غائی ادوارد کلارک عالم قانون و دنیای وکالت نبود. اینها در واقع حکم مقدمه ای بر آخرین آماجش داشت که سرشار از مقاصد بزرگ و هدفهای عالی بود. خواست واقعی و باطنی او ورود بجهان سیاست و کسب شهرت و مقام در زیر لوای سیاست بازی و سیاستمداری بود. عالم وکالت برای مرد فقیر و تکک و تنهایی مثل او بمثابة دهلیزی میماند که میتواند او را بسوی جهان سیاست رهبری کند. از قضایین این نظر را سرجان سایمون (۱) که بعدها بدریافت لقب لردی مفتخر گردید بطور علنی بکرات اظهار داشته است. او یکبار در محضر وکلاء وابسته بجامعه وکلاء دادگستری کانادا چنین گفت:

«من حرفه وکالت را هیچگاه بصورت آخرین مراحل کمالات انسانی ارزیابی نکرده ام. هر انسانی که در خود میل و اشتیاق شدید خدمت بخلاق و جامعه حس میکند میتواند برای نیل باین هدف عالی وکیل و حقوقدان شود. اقدام بوکالت دعاوی در دادگاهها صرفاً وسیله تأمین معاش است و مسلم است که طریقه امرار معاش شخصی نباید تمام مظاهر زندگی او را در بر بگیرد.»

آنچه که «ادوارد کلارک» را سخت شیفته و فریفته خود ساخته بود

همانا کسب شهرت و قدرت درعالم سیاست بود. او از شیفتگان سرسخت دیسرایلی (۱) بود و نخستین نائره های اشتیاق و کشش او بسوی سیاست در نتیجه خواندن کتب « نینگسی » (۲) و « سیبیل » (۳) تألیف دیسرایلی در نهادش شعله ور و پدیدار گشته بود ولی یک سرکشی اتفاقی از مجلس لردها سبب شد که شراره انگیزه های درونی و پنهانی « ادوارد کلارک » سخت زیانه کشد و در او تصمیم خروج از تنگنای وکالت و ورود به پهنای سیاست رابشدت و قاطعیت بوجود آورد. « سروینستون چرچیل » استعدادی بی همتا در انشاء کلمات قصار داشت. یکبار او اشاره به « دندانهای نوک تیز گردونه ای کرده بود که اهرم سرنوشت انسان باتکاء آنها تعادل خود را حفظ میکند و بر نوک دندانهای تیز و دوار میچرخد و میجهد ».

عصر آن روزی که ادوارد کلارک بتالار مجلس لردها قدم گذارد محور اهرم زندگی آینده اش بیکباره جهشی کرد و تغییر جهت داد. در بعد از ظهر آن روز چنان اتفاق افتاد که لرد لیندهورست (۴) که زمانی مستشار دیوان عالی انگلستان بود و در آن زمان پابسن کهولت نهاده بود بمناسبتی بیانات کوتاهی ایراد کرد. احترام فوق العاده ای که مجلس لردها در حق « لیندهورست » روا داشت چنان بیسابقه بود که همه حضار را تحت تأثیر قرار داد. تحسین و بزرگداشتی که مجلس لردها از « لیندهورست » کرد در ادوارد کلارک جوان و پرشور نه تنها تأثیر فراوان بجا گذارد بلکه او را کم کم کرد که بر غلیان درونیش چیره گردد. او از مطالعات خود بخوبی میدانست که « لیندهورست » صرفاً از راه کوشش و تلاش شخصی توانسته است بچنین جاه و مقام والا برسد و او یقین داشت که خود او هم میتواند گام در رهی نهاده که « لیندهورست » آنرا با چنان موفقیت و سرافرازی تا با آخر پیموده است. « لیندهورست » در توصیف رمز موفقیت و کیل یکبار چنین گفته بود « عواملی که جهت تأمین موفقیت در دنیای وکالت مورد احتیاج است عبارتند از داشتن فکری روشن، حافظه ای خوب، شم قوی توانائی لازم برای تجزیه و تحلیل مسائل و

۱ - Benjamin Disraeli (۱۸۸۱ - ۱۸۰۴) سیاستمدار و نخست وزیر بنام

انگلستان که در ضمن نویسنده با استعدادی نیز بود.

۲ - Coningsby

۳ - Sybil

۴ - Lord Lyndhurst

استقرار ارتباط مناسب بین آنها همچنانکه مه سپیده دم با تابش نور آفتاب از میان می‌رود، بهمانگونه نیز موانع و دشواریهای قانون در برابر جبهه متحده عواملی که از آنها نام بردیم محکوم بفنا و نابودی می‌باشند.

ادوارد کلارک بخوبی میدانست که نه تنها تمامی عوامل و استعداد های مورد نظر «لیندهورست» بلکه چیزی هم بیشتر از آنها در نهادش انباشته دارد. بدین ترتیب ادوارد کلارک در تحت تأثیر و فریفتگی حاصل از سرنوشت سردی که بدون داشتن تأمین مالی و یا موفقیت اجتماعی از دهلیز دنیای قانون وکالت وارد جهان وسیع و پردامنه شهرت و افتخار شده و عالیترین مقام و منزلت جامعه خود را بدست آورده بود در سال ۱۸۶۱ وارد کانون وکلاء «لینکلن» (۱) شد و از سال ۱۸۶۴ بطور مستقل بوکالت پرداخت در آن هنگام بیست و سه سال از عمرش میگذشت و در این مدت او راه دور و درازی را فقط باتکاء جد و جهد شخصی خود پیموده بود. موانع بزرگ پیشرفت از سر راهش برداشته شده بود. بتجربه ثابت شده است که در دنیای وکالت هر گاه آغاز کار توأم با موفقیت باشد، شاهراه پیشرفت بعدی در صورت بخرج دادن کمی استعداد و مهارت باسانی گشوده خواهد شد. در برزخ صبر و تحمل است که روح انسانها بمحک آزمایش زده میشود. ادوارد کلارک سرفصل فعالیت های حرفه ای خود را با قبول وکالت های کوچک جزائی در دادگاه های لندن آغاز کرد. برای نشان دادن تحولات حاصله در نحوه زندگی و آئین دادرسی شاید بی مناسبت نباشد که از دو فقره از دادرسیهایی که کلارک در حدود یک قرن پیش از آن در آنها شرکت داشته باختصار ذکری بمیان آید:

در سال ۱۸۶۶ در دادگاه «اولدبیلی» (۲) او عهده دار دفاع از مردی بود که باتهام رانندگی با سرعت «سراسام آور» دوازده میل در ساعت در طول جاده «واترلو» تحت تعقیب مقامات انتظامی قرار گرفته بود. مورد دیگر آنکه در همان دادگاه او بر علیه پسر بچه ای که متهم بدزدیدن مبلغی در حدود پنج شلینگ و شش پنس (۳) بود بوکالت شاکی خصوصی اقامه دعوی کرده بود و در نتیجه

۱ - Lincoln's Inn نام یکی از کانونهای چهارگانه وکلای دادگستری لندن.

۲ - Old Bailey

۳ - در حدود معادل هفتاد ریال پهلوی ایران.

پسر بچه مزبور برای ارتکاب این سرقت جزئی به هفت سال زندان با اعمال شاقه محکومیت یافته بود.

محاكمه ای که نام کلارک را بر سر زبانها انداخت و شهرتش را بر سراسر کشور گسترش داد و شالوده و اساس موفقیتهای بعدی او را در عالم وکالت بنیان گذاری کرد همانا دادرسی « هاریت ستانتون » (۱) بود که گاهی از آن بنام « راز پنچ » (۲) یاد میشود. در طی این محاكمه پرسر و صدا او از شخصی بنام پاتریک ستانتون که با اتهام قتل عمد تحت پیگرد قانونی قرار گرفته بود دفاع کرد. تاریخ محاكمه مزبور سال ۱۸۷۷ بود و در آن زمان ادوارد کلارک سیزده سال سابقه وکالت داشت و سی و شش سال از عمرش میگذشت. سی و هفت سال مشغول از محاکمات مهم و تکان دهنده که بعضی از آنها قسمتی از صفحات تاریخ ملی و اجتماعی معاصر انگلستان را تشکیل میدهد در پیش پای کلارک بود که میبایستی پیروزمندانه و سربلند طی کند. در سال ۱۸۸۶ او دفاع «آدلاید بارتلت» (۳) را که متهم بقتل شوهرش از طریق استعمال کلروفورم بود بعهده گرفت. محاكمه مزبور یکی از آن دادرسیهای کم نظیری بود که شانس توانائی عرض اندام هنر وکالت در آن تقریباً صفر بود، ولی با وجود این « ادوارد کلارک » بوسیله قدرت درخشان استدلال و اقناع خود که از اثر شگرف آن تبلا سخنی گفته ام برخلاف انتظار همگان از هیئت منصفه رای عدم گناهکاری «آدلاید» را بدست آورد و من یقین دارم که در آن روزگار در سراسر انگلستان غیر از او وکیل دیگری پیدا نمیشد که بتواند چنین کار شبه معجزه ای انجام دهد. در سال ۱۸۹۰ او در جریان محاكمه طلاق پارنل (۴) شرکت جست. در سال ۱۸۹۱ او در محاكمه قضیه معروف با کارات (۵) که طی آن حتی پرنس ولز ادای شهادت نمود و از طرف یکی از اعضاء هیئت منصفه مورد بازجوئی مهیجی قرار گرفت شرکت کرد و بمنظور احقاق حق شاکی یکی از با شهامت ترین مبارزات خود را با سرسختی هرچه تمامتر

Harriet Staunton - ۱

Penge Mystery - ۲

Adelaide Bartlett - ۳

Parnell - ۴

Baccarat - ۵

انجام داد. در سال ۱۸۹۵ او در محاکمات سه گانه‌ای که برای رسیدگی با اتهامات «اسکار وایلد» (۱) در دادگاه «اولد بیل» تشکیل شد در نقش وکیل مدافع نویسنده مشهور ظاهر شد. در سال ۱۸۹۶ او در محاکمه «دکتر جیمسن» که بعد از محاکمه جنجالی «جیمسن رید» در افریقای جنوبی در لندن صورت گرفت شرکت نمود. او برای تبرئه آقای «لابوشر» (۲) معروف به مبارزات و پیکارهای دامنه داری دست زد. با تمام این احوال محاکمه «هاریت ستانتون» سنگ اصلی زیربنای اشتها و افتخاری بود که نصیب وی شد و او را در شمار بزرگترین و کلاه دادگستری عصر خود در آورد. آینده بر او مکتوم بود چنانکه بر همه ما مکتوم و پوشیده می‌باشد ولی در محاکمه «ستانتون» تمام عوامل دست بدست هم دادند تا الهام بخش او گردند، تا وی بتواند در شاهراهی که او را بسوی شهرت و ثروت رهنمون بود قدم بگذارد.

خلاصه داستان ماجرای «ستانتون» بآن نحو و کیفیتی که در افواه شایع شده و در افکار عامه انعکاس یافته بود این بود که زنی که ضعف دماغی داشته از طرف شوهر سنگدل و کسان او از راه حبس و گرسنگی بمرگ و نابودی کشانده شده بود تا ثروت ناچیزی که بمجنی علیها تعلق داشته بتصاحب آنان درآید. علاقه و هیجانی که مردم نسبت باین ماجرا از خود نشان میدادند مثل تب ولرزی مخوف سراسر وجود آنها را فرا گرفته بود و برای اشخاصی که در مظان تهمت ارتکاب این جنایت وحشتناک قرار داشتند در افکار عمومی کمترین شانس دفاع از خود باقی نمانده بود با کمال تأسف باید اضافه کرد که از اعطای این شانس در محضر آقای «جستیس هاو کینس» (۳) قاضی تحقیق نیز از آنها مضایقه شده بود. ادوارد کلارک بعدها در باره همین قاضی تحقیق یعنی آقای «هاو کینس» چنین اظهار نظر کرده بود «او از مفهوم عدالت چیزی نمیدانست و از مسئولیت و حق و حقانیت هیچگونه آگاهی نداشت».

«هاریت ستانتون» زنی بود سی و پنجساله که با مردی بنام «لوئی ستانتون

۱ - Oscar wilde (۱۸۵۶ - ۱۹۰۰) شاعر و نویسنده نامی ایرلندی که آثارها برجا از خود بیادگار گذاشته است. او بعلت داشتن انحرافات جنسی بارها تحت محاکمه قرار گرفت.

۲ - Mr. Labouchere

۳ - Justice Hawkins

که بیست و سه سال داشت ازدواج کرده بود. مشارالیها مبلغی در حدود دو هزار پوند پول نقد و معادل دو هزار پوند هم طبق وصیتنامه یکی از بستگانش سهم الارث داشت که تحقق تملک آن منوط به فوت موصی شده بود. مادر هاریت که نسبت به لوئی داماد خود یکنوع نفرت و بدبینی غریزی احساس میکرد تلاش بیهوده کرده بود تا شاید با تحصیل حکم حجر دخترش بتواند اموال او را تحت نظارت امین صلح قرار دهد. طبق موازین قانونی آن زمان تمام دارائی هاریت بشوهرش تعلق میگرفت. مادر هاریت بعد از ازدواج دخترش با لوئی، ققط یکبار توانسته بود او را ببیند و بعد از آن دامادش پیوسته مانع ملاقات او با دخترش شده بود و سرانجام با خشونت تمام با او گفته بود که بیجهت زحمت دیدار دخترش را بخود ندهد زیرا او دیگر بهیچوجه نخواهد گذاشت که بین آنها ملاقاتی صورت بگیرد. یکسال بعد از وقوع عقد ازدواج هاریت پسری دنیا آورد در روزهایی که هاریت دوران نقاهت وضع حمل را میگذراند، دختر جوان و زیباروی هیجده ساله‌ای بنام آلیس رودس (۱) که خواهرش با برادر لوئی «که پاتریک ستانتون» (۲) خوانده میشد مزاجت کرده بود قدم بخانه آنها گذاشت. هاریت بزودی دریافت که شوهرش یعنی «لوئی ستانتون» با «آلیس رودس» سرو سری دارد و آندو اغلب با یکدیگر بسر میبرند. هاریت در این باب بشوهرش اعتراض کرد ولی لوئی نه تنها با اعتراض او اعتنائی ننمود، بلکه وی را بهمراه نوزادش بخانه برادرش که در دهکده «کودهام» (۳) در ناحیه کنت (۴) واقع بود فرستاد. کمی بعد لوئی ستانتون و آلیس رودس که دیگر علناً با یکدیگر زندگی میگردند بان دهکده آمدند و در منزلی نزدیک خانه برادرش که زن و بچه نوزادش در آنجا بسر میبردند مسکن گزیدند.

پس از اقامت کوتاهی لوئی هاریت را بلندن میبرد و در آنجا در یک دفترخانه رسمی سهم الارث او را بخودش انتقال میدهد. این آخرین باری بود که هاریت در ملاء عام دیده شده بود. باقیمانده عمر او که بیش از نه ماه دوام نیافت

Alice Rhodes - ۱

Patrick Stanton - ۲

Cudhom - ۳

Kent - ۴

در خانه برادر شوهرش « پاتریک ستانتون » سپری شد. شوهرش هفته ای یک پوند برای خرج نگهداری او و بچه اش به برادرش میپرداخت. ما در هاریت که اطلاع حاصل کرده بود که دخترش در خانه پاتریک زندگی میکند برای دیدار فرزند ناکامش خود را با عجله بد هکده کود هام میرساند ولی این بار هم با اجازه نمیدهند که دخترش را ببیند او بدیدار دامادش رفت ولی از آنجا هم او را با خشونت راندند. او بناچار بمقامات پلیس متوسل شد. پلیس هم چند روزی خانه لوئی را زیر نظر میگیرد ولی چون هاریت اساساً در خانه شوهرش زندگی نمیکرد از مراقبت پلیس هم نتیجه عملی گرفته نمیشود، در حالیکه در بیرون کسی اطلاع نداشت که هاریت در خانه برادر شوهر خود در حالت زندانی بسر میبرد. چند روز بعد بچه هاریت ولوئی بعلت نامعلومی به بیمارستان « گی » منتقل شد و در شب همان روز انتقالش در بیمارستان جان سپرد. چهار روز بعد لوئی وزن برادرش پاتریک در قصبه فربس رود»^(۱) از توابع « پنچ »^(۲) برای زنی که بنا بقول آنان افلیج بوده است اطاقی کرایه میکنند. در شب همان روز لوئی و هاریت و پاتریک و زنش باتفاق آلیس خواهر زنش به « فربس رود » میروند. در طی این مسافرت هاریت ساکت و صامت بوده تا اندازه ای مدهوش و از خود بیخود شده بنظر میرسیده است. روز بعد در نزدیکیهای ظهر هاریت میمیرد. پزشکی بر بالینش حضور پیدا میکند، جسد او را معاینه مینماید و گواهی فوت او را صادر میکند. در موارد مشابه و عادی ماجرا معمولاً باین صورت و حالت پایان میپذیرد.

ولی سرنوشت از طرق جالب و مرموز خود نمائی میکند و با اصطلاح بازیچه هایش را بنا گهان عرضه میدارد. قضا را چنان اتفاق افتاد که در آن روز مردی که بنام کازاییانکا شناخته میشد گزارش به شهر « فربس رود » افتاد و بد کانی واقع در نبش یکی از خیابانها داخل شد. هنگامیکه این مرد در داخل آن دکان توقف داشت مرد جوانی (که بعدها معلوم شد لوئی ستانتون بوده) بدرون دکان میاید و از صاحب مغازه نشانی دفتر ثبت متوفیات را میپرسد او بدون دلیل خاص میگوید که متوفی زنی بوده که چند روز پیش از دهکده « کود هام » بانجا آورده شده و همان روز وفات یافته و اینک او در صدد مراجعه ب اداره متوفیات جهت ثبت مشخصات

بانوی مرحومه میباشد، علاقه آقای « کازاییانکا » بیکباره نسبت به موضوع صحبت میان آن مرد جوان و صاحب دکان تحریک میشود « کازاییانکا » شوهر خواهر هاریت بود و اسم دهکده کودهام بگوشش آشنا میآید زیرا مادر زنش بارها باو گفته بود که چگونه او را با خشونت از آنجا رانده بودند. صبح روز بعد « کازاییانکا » بداره پلیس رفت و تقاضا کرد که درباره علت مرگ خواهر زنش تحقیقات شود. گواهی فوت صادره از طرف طبیب ضبط گردید و تحقیقات آغاز شد. چهار پزشک مأمور شدند که جسد را دقیقاً مورد معاینه قرار دهند. پس از انجام معاینات پزشکی از کالبد، هرچهار نفر متفقاً گواهی نمودند که مرگ در نتیجه گرسنگی مفرط عارض شده است. ضمناً مأمورین پلیس و پزشکان با اوضاع واحوال وحشتناکی روبرو شدند. جسد زن بنحو سهمناک کثیف و ناپاک و بطرز فجبعی لاغر و نحیف بود. کشف این حقایق آتش خشم ساکنین آنحدود را چنان برافروخت که مقامات قضائی محاکمه عاملین این جنایت را در محل صلاح ندانستند و در نتیجه پرونده به دادگاه « اولدییلی » لندن احاله شد. از ادوارد کلارک دعوت بعمل آمد که دفاع از پاتریک ستانتون رابعهده بگیرد. « مونتگ و ویلیامز » (۱) یکی از وکلاء سرشناس محاکمات جنائی بوکالت لوئی ستانتون، شوهر هاریت تعیین شد. « دوگلاس ستریت » (۲) وکالت بانو پاتریک ستانتون را عهده دار گردید و بالاخره « پرسی جی » (۳) بوکالت آلیس رودس انتخاب شد.

نتیجه محاکمه کلا بچگونگی اثبات اتهام متسبه بمتهمین طبق موازین علم پزشکی بستگی داشت و سه نفر وکلاء مدافع دیگر متفقاً موافقت کردند که اثبات این قسمت از دلائل لازمه را به ادوارد کلارک واگذار نمایند. دو نفر از پزشکان معروف و سرشناس لندن با توجه به آثار و نتایج حاصل از آزمایش جسد هاریت عقیده داشتند که مرگ نامبرده ناشی از گرسنگی مفرط نبوده بلکه بر اثر مننژیت عفونی که در اصطلاح پزشکی بیماری آدین (۴) هم نامند روی داده است. متأسفانه هیچگونه سابقه و دلیلی جهت اثبات این موضوع وجود نداشت زیرا در گواهی فوت

Montagu Williams - ۱

Douglas Straight - ۲

Percy Gye - ۳

Addison's d'sease - ۴

صادره اشاره‌ای به این بیماری نشده بود و در هنگام معاینه جسد نیز هیچگونه آزمایشی که می‌توانست آثار وجود یا عدم وجود این بیماری را ثابت نماید بعمل نیامده بود. علاقه و هیجان عمومی نسبت به محاکمه‌ای که در جریان بود بمنتهی درجه اوج و شدت خود رسیده بود و افکار عمومی با بی‌تابی و ناراحتی بی‌سابقه بر محور دو سؤال زیر دور میزد. « آیا مرگ بعلت گرسنگی مفرط روی داده یا علت دیگری داشته ؟ » سؤال دوم این بود که « آیا رفتار متهمین نسبت به هاریت چنان بوده است که گوئی مشابه رفتار کسانی بوده که خواهان مرگ و نابودی او بوده‌اند ؟ در این باره باید یادآور شوم که شهادت خود متهمین در آن روزها در دادگاهها مسموع نبود. این منع قانونی تا سال ۱۸۹۸ وجود داشت و فقط در این سال بود که پس از تصویب قانون معروف به «قانون شهادت در محاکمات جنائی» از میان برداشته شد. تنها دلیل موجود همان اظهار نظر دو پزشک معروف بود که گواهی کرده بودند که عارضه مرگ هاریت جنبه بیماری داشته نه گرسنگی صرف. بنابراین جریان دادرسی تماماً وابستگی بنحوه دفاع و کلاء مدافع داشت. نطق دفاعیه ادوارد کلارک که در حین محاکمه مورد بحث ایراد شده، بتصدیق تمام اهل فن جهان شاهکاری از قدرت بلاغت و اقناع شناخته شده است. من قبلاً نیز خاطر نشان کرده‌ام که اغلب کسانی که نطقهای دفاعیه و کلاء را بعد از خاتمه جریان دادرسی و یا سپری شدن سالها از تاریخ محاکمه می‌خوانند اثری از آن سحر و افسون که بآنها نسبت داده میشود در سطوری که می‌خوانند نمی‌یابند. علت این امر آنستکه اثر نطق در مناسبت وجودی آن و شرایط حاکم بر علت و کیفیت ایراد آن میباشد. وقتی بین نطق و کیل و مناسبت و شرایط ایراد آن گذشت زمان حائل بوجود می‌آورد اثر سحر و پرهیجان آن نیز از بین می‌رود. حتی خود کلارک هم در باره این نطق دفاعیه خود چنین اظهار عقیده میکرد که بین تمام نطقهایی که در دفاع از متهمین عدیده در دادرسیهای متعدد ایراد کرده بود نطق موصوف به ایده و سبلی که خودش برای اینگونه نطقها در ذهن خود بوجود آورده بود و آنرا نمونه‌ای از کمال بلاغت و کیل میدانست نزدیکتر بود. این نطق که بعنوان آخرین دفاع ایراد میشد در دادگاهی طنین افکن میشد که فکر و اندیشه تمام کسانی که چه در تالار دادگاه و چه در محوطه خارج عمارت دادگاه اجتماع کرده بودند سخت گرفتار چنگال

وحشتناک یک سؤال بود و آن اینکه آیا این چهار نفری که بر روی نیمکتهای مخصوص متهمین نشسته اند سزاوار رفتن بر بالای دار هستند یا نیستند ؟ استناد به جریان واقعه و نظریات پزشکان بتفصیل هرچه تمامتر صورت گرفته و مدت زیادی از وقت دادگاه را اشغال کرده بود . در مراحل واپسین جریان دادرسی صدای دلنشین ادوارد کلارک که بمنظور ایراد آخرین دفاع خود بر پا خاسته بود در تالار دادگاه طنین انداز شد چکیده نطق او تقریباً چنین بود .

« آقایان محترم اعضاء هیئت منصفه تجسم عدالت انسانی بصورت فرشته ای نایبنا جلوه گر شده است . عدالت انسانی از قوه دید و قدرت علم به کنه حقایق محروم است و این توانائی و قدرت خاص خداوند لایزال است و آدمی بمثل ذات الهی قادر نیست که از افکار و اندیشه ها ، احساسات و کردارهای تمام هموعان خود آگاهی بگیرد و باخبر شود . فرشته عدالت انسانی باید فقط باتکاء آنچه میشوند تضاد کند . او باید قرائن و امارات را در نظر بگیرد باید از شهادت شهود بهره گیری نماید او بدون دسترسی به حقایق موضوع ، بدون گواهی لبریز از حقیقت گواهان بدون حصول اطمینان قطعی از قرائن و امارات موجود در پرونده چگونه میتواند درباره مسئله جبران ناپذیر مرگ و زندگی تصمیمی بگیرد و یا اقدامی بکند ؟ او چسان میتواند امروز شمشیر خود را بالایا برد تا باراهنمائی و یاری شما آقایان اعضاء هیئت منصفه آنها بر گردن متهمین فرود آورد در حالیکه در همین لحظات که صدای محکوم کننده جنایت متهمین در گوشش زمزمه میکند طنین صدای دیگری گویا و رسا شنیده میشود که حاکی از بیگناهی زندانیان حاضر است و خواستار اعلام برائت آنهاست و فراموش نکنید که علم و دانش که عاری از هرگونه آلودگی کینه و شهوت است در این لحظه در کنار فرشته عدالت ایستاده است تا با و هشدار بدهد که موضوع عدم وقوع جنایت مورد ادعا شاید مقرون بصحت و حقیقت باشد . »

دادستان کل (وزیر دادگستری) که در جلسه دادرسی حضور داشت چنان تحت تأثیر گفتار ادوارد کلارک قرار گرفته بود که بر خلاف رسم و شیوه متداوله از جایش برخاست و از بلاغت کلام و عدالتخواهی بی شائبه ادوارد کلارک تحسین و تمجید فراوان نمود ، ولی این حرفها و پیشامدها در شخص « جستیس ها و کینس » قاضی محکمه کوچکترین اثری ننمود . او یعنی قاضی محکمه از اول صبح روز بعد تا آخر شب وقت جلسه دادرسی را با بحث کلیات اشغال کرد و مسائل

و قضایای مربوطه را با چنان شیوه و روشی بیان میکرد که قصد زایل کردن اثرات حاصل از دفاع درخشان ادوارد کلارک را داشت. تمام این صحبتها و طول دادن بیانات خود عمدی بود. ساعت ده شب بود که او بصحبت کسل کننده خود خاتمه داد و اندکی بعد از ساعت یازده بود که هیئت منصفه پس از مشاوره کوتاه مدت خود بتالار دادگاه وارد شدند و رأی خود را مبنی بر اعلام بزهکاری همه متهمین حاضر ابلاغ کردند. لحظات وحشتناکی بود. آقای جی. بی. اتلی (۱) که گزارش دادرسی مزبور را جهت نشر در کتاب سریال « محاکمات مهم و جالب توجه انگلیس » تهیه کرده بود، در این باره چنین نوشته است.

« صحنه دیدار مرد و بدتر از آن زنیکه حکم محکومیت اعدام او صادر میشود در تحت هر شرایطی که واقع شود سخت دلخراش و ناگوار است. ولی از صبحدم تا آخر شب صدای یکنواخت و لحن محکم یکنفر را شنیدن و ناظر بخاموشی گرائیدن شعله لرزان شمعها و چراغ گازی بودن که هریک بنوبه خود بر ناپاکی هوای آلوده تالار میافزایند، کشش اعصاب بیعلاقهترین تماشاچی را تقریباً طاقت فرسا و تحمل ناپذیر میکند. »

باتریک ستانتون دست خود را در دست زنش گذاشته بود و سعی میکرد در آن لحظات مرگبار باو تسلی و آرامش خاطر دهد. لوئی ستانتون و آلیس رودس در آن دقایق حساس نسبت به سرنوشت یکدیگر هیچگونه اظهار علاقه ای نمیکردند و با چشمان آکنده از ترس و وحشت خود، ناراحت و لرزان بقاضی محکمه که با کلاه سیاه رنگ خود در زیر نور مرتعش و محتضر شمعها چون شبهی بنظر میآمد خیره خیره مینگریستند و او کینس قاضی محکمه ضمن بیانات جدی و خشک هر چهار نفر آنها را محکوم باعدام کرد.

معدالک تلاش ادوارد کلارک بی نتیجه نماند. بدون تردید اعضاء هیئت منصفه در صدور رأی خود سخت تحت نفوذ و تأثیر قاضی محکمه قرار گرفته بودند ولی نطق دفاعیه ادوارد کلارک اثر عمیق در سراسر کشور بوجود آورده بود. بیش از چهارصد نفر از اطباء کشور بسرکردگی پزشک نامی « سر ویلیام جنر » (۲) اعلامیه ای امضاء و منتشر کردند که طی آن اعلام کرده بودند که با توجه

J. B. Atlay - ۱

Ser willam Jenner. - ۲

به گزارش تنظیمی معاینه جسد هاریت مرگ او را بر اثر عارضه مغزی میدانند نه گرسنگی ، حتی « چارلز رید » (۱) مؤلف اثر مشهور « کلوس ترو قلب » ضمن انتشار رساله ای با لحن کوبنده از نحوه و کیفیت دادرسی انتقاد سختی بعمل آورد . نتیجتاً اجرای حکم اعدام چهار نفر متهمین اصلی معلق شد و آلیس رودس هم از زندان رها گردید . پاتریک ستانتون هم اندکی بعد از ختم محاکمه در زندان جان سپرد و یوه او نیز پس از مرگ شوهر از زندان آزاد شد .

محاکمه مزبور و نتایج مترتب بر آن شهرت ادوارد کلارک را عالمگیر ساخت و او در اوج اشتهاار خویش بعنوان وکیل دعاوی از هوس سیاست و سیاست بازی که زمانی سخت شیفته این اندیشه شده بود بخاطر تحصیل و نگهداری شهرت خود در عالم حق و قانون برای همیشه دست کشید . محاکمات بعدی هریک در افزایش و گسترش شهرت او سهم بسزائی بازی کردند . جالبترین این دادرسیها محاکمه آدلایه بارتلت در سال ۱۸۸۶ بود که طی آن ادوارد کلارک دفاع درخشانی از متهمه انجام داد . او متهم بقتل شوهرش شده بود ولی ادوارد کلارک یقین داشت که وی در این جریانات بیگناه بوده است . بعلت همین اعتقاد راسخ او بود که همه جا این شایعه رواج یافت که کلارک تا از بیگناهی متهم اطمینان حاصل نکند دفاع او را بعهدہ نمیگیرد و تا نسبت به نتیجه جریان دادرسی امیدوار نباشد وارد میدان نمیشود این شایعات البته پایه و اساس صحیح نداشت و خود ادوارد کلارک با شرکت در محاکمات « اسکار وایلد » نادرستی این شایعات و گفتگوها را خود عملاً ثابت کرد . وظیفه وکیل دعاوی این نیست که درباره بزهکاری و بیایگناهی اشخاص اتخاذ تصمیم نماید . صحت این ادعا هم که علم بر بیگناهی موکل سبب ازدیاد شوق و حرارت وکیل او در دفاع از او میگردد سخت مشکوک بنظر میرسد و فاقد قدرت ایستادگی در برابر آزمایش علمی میباشد . هنگامیکه ادوارد کلارک در دادگاه « اولدیلی » از اسکار وایلد در قبال اتهامات جنائی دفاع میکرد ، او بیقین عالم به بزهکاری وایلد بود . حتی وکیلی معروفتر و بزرگتر از ادوارد کلارک یعنی توماس ارسکین (۲) در حین دفاع از « توم پین » (۳) درباره وظیفه وجدانی

۱ - Charles Reade

۲ - Thomas Erskine بزرگترین و مشهورترین وکیل دادگستری انگلستان .

شرح حال او نیز بعداً خواهد آمد .

۳ - Tom Pain

وکیل دادگستری در برابر هیئت منصفه چنین اظهار عقیده کرده است .

« هرگاه وکیل بعلل ناشی از عقیده و نظریه شخصی که ممکنست نسبت بمورد اتهام ویا نتیجه دفاع پیدا نماید از دفاع متهم خود داری کند ، او در آن صورت از جرگه وکلاء خارج میشود و در سلک قضات قرار میگردد . . . او حتی نقش قاضی را قبل از قضاوت بعهدہ میگردد و با این رفتار خود شاید در تکوین عقیده نادرست و نابجا بر علیه متهم اثر فراوانی از خویشتن بجا میگذارد . »

در نخستین محاکمه اسکار وایلد که بر اثر شکایتی که نویسنده معروف بر علیه « مارکیز کوئینسبوری » بعنوان مفتری کرده بود مطرح و جریان پیدا کرده بود ، ادوارد کلارک قبل از قبول وکالت اسکار وایلد در حضور مشاور او از وی این پرسش را کرده بود - آقای وایلد ، من در صورتی حاضر بقول وکالت شما خواهم شد که شما در مقام یک جنتمن انگلیسی بمن اطمینان بدهید که اتهاماتی که « مارکیز کوئینسبوری » در زمینه انحرافات اخلاقی بشما نسبت میدهد کاملاً بی اساس میباشد . وایلد با وقار و متانت کامل از جا بر میخیزد و به ادوارد کلارک اظهار میدارد که نسبتهای ناروایی که مارکیز باو داده است کاملاً بی جا و بی پایه میباشد . « بدیهی است اگر کلارک دعوت بقبول وکالت از نوع جنائی شده بود حق نداشت چنین سئوالی از موکل خود بنماید . در هر حال وایلد به ادوارد کلارک دروغ گفت . در دومین روز محاکمه پس از انجام پرس آزمائی « کارسون » از وایلد ، نامبرده بنزد کلارک آمد و پرسید « آیا آنها حق دارند از من درباره همه چیز و آنچه را که خودشان صلاح میدانند پرسشهایی بنمایند ؟ » و هنگامی که کلارک در جواب او تائید کرد که آری وکیل طرف دعوی حق دارد درباره هرچه که مصلحت میدانند از او سئوالی کند ، اسکار وایلد با ناراحتی مجدداً پرسید . - آیا آنها میتوانند در باره ماجرائی که تاکنون بان اشاره نشده است از او تحقیقات کنند ؟ ادوارد کلارک در جوابش گفت - البته ، ولی منظور شما از طرح این سئوال چیست ؟ وایلد در پاسخ اظهار داشت که چندی پیش در حوالی نیمه شب من از هتل « آلبمارل » (۱) بیرون آمدم در حالیکه پسر بچه ای همراه من بود آنها اگر از این موضوع اطلاع حاصل کنند ، وضع من رو بوخاست خواهد رفت »

در تمام مدتی که « کارسون » از وایلد « پرس آزمائی » میکرد ، ادوارد کلارک در ناراحتی بسر میبرد زیرا بر او مسلم گشته بود که اسکار وایلد او را فریب داده است . او آنشب را با ناراحتی کامل بسر آورد و روز بعد به وایلد گفت که از جریان دادرسی پیداست که محاکمه منجر بصدور رأی برائت « مارکیز کوئینسبوری » خواهد شد و نتیجتاً او را بعنوان منتری بزدان خواهند افکند . او در ضمن وایلد را راضی کرد که روز بعد دعوی خود را پس بگیرد و برای اینکه مجالی جهت فرار او از کشور داده شود کلارک به وایلد اظهار داشت که حضور او در جلسه دادرسی فردا که انصراف او از تعقیب شکایت خود باید اعلام شود ضرورتی ندارد و او میتواند در دادگاه حضور بهم نرساند . وایلد بجای استفاده از فرصت پیش آمده ، تمام روز را در کافه ها و مهمانخانه های مختلف گذراند تا اینکه شب هنگام از طرف پلیس دستگیر شد و بزدان راهنمائی گردید . باوجود این ادوارد کلارک همان روز بمشاور اسکار وایلد کتباً اطلاع داد که حاضر است حتی بدون دریافت حق الوکاله دفاع او را مجدداً بعهدہ بگیرد . در این راه ادوارد کلارک مبارزه بزرگی را آغاز کرد و بموفقیت نهائی خیلی نزدیک شد . مطلب اساسی در این مورد اینست که ادوارد کلارک این مدافعات و مبارزات را با علم به گناهکاری اسکار وایلد انجام میداد .

کلارک بخوبی میدانست که یک رشته خطرات و ناراحتیهای از نوع مخصوصی با هنر و حرفه وکالت در آمیخته است . او همچنین اطلاع داشت که محظورات و بدنامیهاییکه پاره ای اوقات برای وکیل بوجود میآید ، اغلب ناشی از استنباط غلطی است که مردم در ذهن خود از شغل وکالت دارند و مأموریت وکیل رادر کاری که انجام میدهد مورد سوء تعبیر قرار میدهند . وکیل برای این منظور انجام وظیفه نمیکند که نظریات و عقاید شخصی خودش را بیان کند . مأموریت او در دادگاه اینست که نظریات و عقاید شخص متهم را بهمان نحو و کیفیتی که اگر او قدرت بیان آنها داشت اظهار میکرد ، بصورت محکمه پسند باز گو نماید . کلارک نمونه درخشان و برجسته ای از ادای وظایف اجتماعی و مظهر صداقت و وفاداری در عالم دوستی بشمار میرفت . او بعد از پنجاه سال خدمت موفقیت آمیز در عالم وکالت از فعالیت دست کشید بدون اینکه بکسب افتخارات سیاسی که زمانی سخت آرزومند آن بود نائل آید و یا مشاغل عالی دولتی در دستگاه قضائی کشور که در اواخر عمر نسبت

بان زیاد هم بی میل نبود تحصیل کرده باشد هرچند در سال ۱۸۹۷ از قبول پست مهم ریاست کل ثبت اسناد و اختراعات که بوی پیشنهاد شده بود خودداری کرد. بسیاری از وکلاء نامی پس از رسیدن بسن بازنشستگی از اینکه بعلت عدم انجام وظیفه در پستهای مهم قضائی کار مثبتی که استحقاق دوام داشته باشند از خود بیادگار نگذاشته اند اظهار تأسف و ندامت میکنند. ولی ادوارد کلارک جزء این دسته از وکلاء نمیباشد او زمانیکه از کار وکالت کناره گیری کرد توشه سرشاری از علاقه و احترام عموم دوستان و همکاران خود اعم از قاضی و وکیل را با خود به همراه برد. در مجلس ضیافتی که بمناسبت کناره گیری او از شغل وکالت تشکیل شده بود، سرجان سایمون دادستان کل وقت (وزیر دادگستری) درنطق خود این معنی و حقیقت را به بهترین وجه در قالب کلمات زیر بازگو کرد.

« او در انجام رسانیدن وظایف وابسته بشغل و حرفه خود چنان کوشا بود که برای هر یک از ما نمونه و سرمشق کامل مردی را مجسم میکند که در حالیکه خود را وقف اجرای هدف نهائی وکالت میکند در همان حال نیز به نسبت زیادی بصورت وزیر دادگستری جلوه گر میشود.»

گفتار بالا در جمع قضات نامی و وکلاء سرشناس که بدور ادوارد کلارک حلقه زده بودند مناسبت فراوان داشت و ادوارد کلارک در آخرین پیام خود که برای دوستان و همکاران خود ایراد میکرد کاملاً حق داشت که باشهامت و غرور خاص خویش از کار و گذشته خود با چنین بیاناتی یاد کند.

« بعد از پنجاه سال خدمت در کانون وکلاء و دادگاهها، اکنون وقت آن رسیده است که میدان را بگذاریم و بگذریم در حالیکه مانند پنجاه سال پیش عضو ساده ای از جامعه وکلاء بیش نیستم. این موضوع شاید از نظر بعضیها مترادف با حالت عدم موفقیت و شکست تلقی گردد. ولی از نظر شخص خودم این حالت بهیچوجه دلالت بر شکست و ناکامی ندارد و من از موفقیت گذشته خویش نادم و پشیمان نمیباشم اگر معیار سنجش موفقیت میزان خوشبختی شخصی است چنانکه اعتقاد من بر این منوال است، در آنصورت زندگی هیچکس باندازه من توأم با موفقیت نبوده است... زیرا من عمر خود را وقف اشتغال یکی از جالبترین حرفه های جهان نموده ام.»